

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایت اسحاق بن عمار

بحث در این است که ما روایاتی داریم که این روایات دلالت بر این دارد که در قیّمیات ضمان به قیمت است و بالاتر، برخی روایات دلالت دارد بر اینکه ضمان به قیمت است مطلقاً. یعنی حتّی در مثلیّات، اگر يك مالي تلف بشود چه مثلي باشد و چه قيمي ضمان به قیمت است. گفتیم این روایات را باید بررسی کنیم و بعد ببینیم که بالأخره چه نتیجه‌ای را ما در اینجا باید بگیریم، آیا بیائیم بر حسب این روایات بگوئیم شارع با بنای عقلاً مخالفت کرده، عقلاً بین مثلي و قيمي فرق می‌گذارند، اما شارع می‌فرماید مطلقاً ضمان به قیمت است، چه در مثلیّات و چه در قیّمیات.

یا باید مطلب دیگری را گفت که اگر اجماعی وجود دارد اینها را بررسی کنیم و نتیجه بگیریم. فعلاً بحث ما در این روایات است و باید فقه الحدیث این روایات را آقایان خوب تأمل کنند و نباید به سرعت از روایات گذشت و باید روشن شود.

روایتی که دیروز به آن رسیدیم موثقه‌ی اسحاق بن عمار بود که در جلد هجدهم وسائل کتاب الرهن صفحه 391 باب هفتم حدیث اول است؛ روایت را خواندیم، روایت این بود که کسی يك مالي که سیصد درهم ارزش دارد را به عنوان وثیقه پیش مرتهن می‌گذارد و مرتهن صد درهم به او قرض می‌دهد و بعد در این روایت آمده است که اگر این مالي که پیش مرتهن است هلاک شود و از بین برود، این مال سیصد درهمی هلاک شود، اولاً ولو نسخه‌های روایت مختلف است، در بعضی جاها دارد يُهْلَكَ، يَهْلِك، اما چون در دنباله‌اش دارد ضیعه باید بخوانیم فیهْلَكَ یعنی خود مرتهن از بین می‌برد، مرتهن در اثر تفریط این مال را تضییع می‌کند و از بین می‌برد.

امام (ع) می‌فرمایند حالا باید دوستان درهم را این مرتهن به این راهن برگرداند، مال سیصد درهمی‌اش را از بین برده، صد درهم به راهن داده بوده و حالا که این مال را از بین برده باید دوستان درهم به راهن برگرداند، باز سائل سؤال کرد اگر نصف این عین مرهونه یا تلف شود یا اتلاف کند چطور؟ امام فرمود «علي حساب ذلك» یعنی باید به همین اندازه، یعنی اگر نصفش از بین رفته صد درهمش پیش راهن بوده و پنجاه درهم دیگر باید به او برگرداند یعنی 150 درهم، یعنی نصف این مال الآن باقی است و این نصف را می‌دهد به لحاظ نصف باید پنجاه درهم دیگر هم مرتهن به راهن برگرداند. بعد سائل می‌پرسد «فیتراَدان الفضل» بالأخره تراَد در اضافه باید بشود؟ امام می‌فرمایند بله.

ما گفتیم تراَد در فضل معنایش این است که اگر از طرف راهن اضافه است، راهن باید برگرداند، اگر از طرف مرتهن اضافه است مرتهن باید برگرداند، هر مقداری که در اثر این تلف و اتلاف در طرف دیگری اضافه بوده، آن اضافه باید رد شود، مثلاً اگر مرتهن سیصد درهم به راهن داده، راهن جنس صد درهم را وثیقه قرار داده، حالا این جنس در دست مرتهن از بین رفت، چه کسی باید دوستان درهم برگرداند؟ راهن باید برگرداند. یعنی این عکس آن مورد سؤال است، پس این «فیتراَدان الفضل» هم

دیدگاه مرحوم امام خمینی پیرامون روایت اسحاق بن عمار

امام (رضوان الله علیه) در کتاب البیع [1] چهار مطلب در مورد این روایت دارند. خود ما هم چهار مطلب داریم و بعد ببینیم نتیجه‌ی این مطالب چه می‌شود؟ در فقه الحدیث این روایت باید این مطالب را ما مدّ نظر بگیریم:

(1) اولین مطلبی که امام دارند می‌فرمایند در این روایت امام معصوم (ع) تفصیل ندادند که این عین مرهونه مثلی است یا قیمی؟ مثلی برای او موجود هست یا نیست؟ «و ترك الاستفصال» قرینه می‌شود بر اینکه ضمان به قیمت است. از این ترك الاستفصال استفاده می‌کنیم اگر عین مرهونه تلف شد به تفريط من المرتهن، چون دارد ضیعه، این مرتهن ضامن قیمت است.

امام اینجا دقت کردند به این مطلب که راهن يك مال سیصد درهمی را پیش مرتهن گذاشته، مرتهن صد درهم به راهن داده، می‌فرمایند «لأن سقوط مائة درهم دليل على أن الضمان بالقيمة» یعنی اینجا در حقیقت صد درهمش سقوط می‌کند، صد درهمی که به تو داده از این جنس کم می‌شود و دویست درهم دیگر باید داده شود، می‌فرماید خود همین سقوط صد درهم، اگر این عین مثلی بود و ضمان به مثل بود حالا که این عین را از بین برده مرتهن باید یکی از این عین تهیه کند و به راهن بدهد و صد درهم خودش را از راهن بگیرد، اینکه امام می‌فرماید صد درهم ساقط می‌شود، این کشف از این می‌کند که ضمان به قیمت است، صد درهم مرتهن پیش راهن هست و آن صد درهم ساقط است، پس ضمان به قیمت است.

(2) مطلب دوم اینکه می‌فرمایند «كما أن لزوم تعدية مائتي درهم دليل على أن الدراهم علي عهده في المثلي و القيمي مطلق» می‌فرمایند مطلب دوم این است که در این روایت امام فرموده مرتهن دویست درهم به راهن بدهد، این قرینه است بر اینکه آنچه بر عهده‌ی مرتهن آمده دویست درهم است، چه این عین مرهونه مثلی باشد و چه قیمی باشد؛ مطلقاً چه عین مرهونه مثلی باشد و چه عین مرهونه قیمی باشد این باید دویست درهم بدهد، پس معلوم می‌شود آنچه که ذمه‌ی این را مشغول کرده همین دویست درهم است. نکته این است که امام می‌فرماید مرتهن باید دویست درهم به راهن بدهد، یعنی الان آنچه که ذمه‌ی مرتهن را مشغول می‌کند پول است، قیمت دویست درهم است، مطلقاً، خواه عین مرهونه مثلی باشد و خواه قیمی باشد.

(3) مطلب سوم اینکه می‌فرمایند «ويظهر من التعليل أن إتلاف مال الغير مطلقاً بل التلف تحت يده تفريطاً موجباً لضمانيها في المثليات و القيميات» از روایت استفاده می‌شود اتلاف مال غیر، یا اگر مال غیر دست انسان بود و انسان اتلاف نکرد ولی تفريط کرد و در معرض آفتاب گذاشت از بین رفت، این مطلقاً موجب ضمان است چه مال مثلی باشد و چه قیمی. می‌فرماید این تعلیلی که امام در روایت دارد، امام فرموده «لأنه أخذ رهن» یعنی لأن المرتهن، يك عین مرهونه گرفته که فيه فضل، یعنی آنچه که به راهن داده صد درهم است و این سیصد درهم است، و ضیعه، می‌فرماید از این تعلیل استفاده می‌کنیم که تمام العلة للضمان هو التضییع و در آخرش می‌فرماید بحث رهن و اینها هم خصوصیتی ندارد، «تضييع سبب للضمان» این يك «وهو مفيد قاعدة الاتلاف مع الزيادة» یعنی اگر اینجا اتلاف کرد و زیاد هم داشته باشد باز هم ضمان در کار است «وهي بيان كيفية الضمان و أنه بالقيمة مطلق» امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرمایند در این روایت بالأخره بیان کیفیت ضمان که ضمان به قیمت است مطلقاً، چه در مثليات و چه در قیميات شده.

(4) مطلب چهارم؛ اینجا شیخ انصاری در کتاب مکاسب يك اشاره‌ای به این روایت موثقه‌ی اسحاق بن عمار دارد، عبارت شیخ این است «مما دلت علي أنه إذا تلف الرهن بتفريط المرتهن سقط من ذمته بحساب ذلك [2]» شیخ انصاری می‌فرماید ما روایاتی داریم که اگر مرتهن تفريط در عین مرهونه کرد به حساب ذلك از ذمه‌اش ساقط می‌شود، یعنی اگر این جنس سیصد تومان ارزش دارد و صد تومان به راهن داده به همان مقدار این صد تومان ساقط می‌شود، سید در حاشیه‌ی مکاسب فرموده «لم أعثر علي هذه الرواية [3]» من این روایت را پیدا نکردم! امام می‌فرماید چرا سید فرموده این روایت را پیدا نکردم! روایت

مؤثقه‌ي اسحاق بن عمار است و اتفاقاً چند روایت دیگر هم داریم و منحصر به يك روایت هم نیست. این را بین الهالین می‌گویم که باز مطلب دیگر این است که می‌فرمایند بعضی‌ها احتمال دادند که قاعده این است که «المثلي يضمن بالمثل و القيمي يضمن بالقيمة» اما در این روایت که امام می‌فرماید عین مرهونه هر طور باشد ضمان به قیمت است، این در فرضی است که بگوئیم اینها با هم توافق کردند که ضمان به قیمت باشد، امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند این هم يك احتمال بسیار بعیدی است.

5) آخرین مطلب این است که می‌فرماید «ويدلّ علي المقصود» مقصود یعنی اینکه ضمان به قیمت است، چه در مثلیات و چه در قیمیات، دو تعبیر در این روایت است، تعبیر اول علی حساب ذلك فقط نسبت به قیمت معنا دارد و الا اگر پای قیمت نباشد دیگر علی حساب ذلك معنا ندارد، شما وقتی می‌گوئید جنس سیصد تومانی را به او دادم صد تومان از او قرض گرفتم، می‌فرماید سقط علی حساب ذلك یعنی الآن بیا آن جنس را قیمت کن و صد تومان کم کن و بقیه‌اش را بپرداز، پس این دلالت دارد بر اینکه ضمان به قیمت است.

تعبیر دوم اینکه می‌فرماید این فیتراذان الفضل، الذي صدّقه ابو ابراهيم، که امام کاظم (ع) هم تصدیق کرد و فرمود بله، یترادان الفضل. بعد می‌فرمایند «بل نفس هذه العبارة المنقولة عن اميرالمؤمنين في الرهن علي ما في بعض الروايات» همین آدرسی که عرض کردیم کتاب الرهن جلد 18 و سائل صفحه 391 باب هفتم حدیث سوم و چهارم را هم ببینید، در بعضی از روایات بعضی از اصحاب ائمه رفتند از ائمه سؤال کردند آیا امیرالمؤمنین (ع) در باب رهن فرموده یترادان الفضل، یعنی گویا این يك تعبیری بوده که خیلی رایج بوده که امیرالمؤمنین در باب رهن اگر عین مرهونه تلف بشود یترادان الفضل را فرمودند، ائمه فرمودند بله، بعد خود ائمه هم توضیح دادند.

امام (رضوان الله علیه) در کتاب البیع می‌فرمایند این کلمه‌ی علی حساب ذلك، کلمه‌ی یترادان الفضل، اینها تدلّ علی أنّ الضمان بالقيمة، ضمان و اشتغال ذمه به قیمت است، «لأنّ معنى تراّد الفضل أنّ الدين يسقط بحساب الرهن التالف مضموناً، فإن زاد الرهن سقط من الضمان بمقدار الدين، و أخذ الراهن فضله، و إن نقص سقط بمقداره من الدين، و أخذ المرتهن البقية» دین صد تومان است و عین مرهونه سیصد تومان، به همین مقدار ساقط می‌شود، «و أخذ الراهن فضله» رهن اضافه‌اش را می‌گیرد «و إن نقص» صد تومان قرض داده ولی عین مرهونه پنجاه تومان است، حالا عین مرهونه در دست این مرتهن تلف شد و رهن بپاید پنجاه تومان را به مرتهن برگرداند، «و إن نقص سقط بمقداره من الدين و أخذ المرتهن البقية» حالا کبرایی که امام (رضوان الله علیه) استفاده کردند می‌فرمایند «والسقوط و التهاثر لا معني لهما إلا مع الضمان بالقيمة» اینکه بگوئیم جنس سیصد تومانی در مقابل قرض صد تومانی، اگر از بین رفت صد تومانش ساقط می‌شود، این معنا ندارد الا اینکه بگوئیم وقتی این جنس تلف شد قیمت بر ذمه‌ی مرتهن آمده. قیمت که آمده صد تومانش را به حساب آن پولی که به رهن داده می‌گذارد و دویست تومان بقیه‌اش را باید برگرداند.

می‌فرمایند «بل لو فرض أنّ العهدة مشغلة بالمثل أو العين لا وجه للتهاثر» همین که اول مطلب هم اشاره کردیم، اگر عین مرهونه يك چیز مثلی است بعد که مرتهن زده از بین برده بگوئیم ذمه‌اش مشغول به مثل است، می‌فرمایند لا وجه للتهاثر، اینجا معنا ندارد بگوئیم تهاثر است، باید مثل این را تهیه کند و خدمت آقای رهن بدهد و از آن طرف هم پول خودش را بگیرد. «بل لابدّ في المثلي من أداء مثله و في القيمي تبقي العين علي العهدة إلي زمان الاداء فالسقوط و التهاثر القهري لا وجه له إلا مع الضمان بالقيمة» این بزنگاه و آن اساس مطلبی است که امام از این روایت استفاده می‌کنند، می‌خواهند بفرمایند سقوط و تهاثر قهري ملازمه دارد با اینکه ضمان به قیمت باشد، این مطالبی که امام (رضوان الله علیه) در کتاب البیع فرمودند.

دیدگاه مختار پیرامون روایت اسحاق بن عمار

حالا مطالبی که خود ما می‌خواهیم عرض کنیم شما روی این مطالب هم دقت بفرمایید؛

1) اولین مطلب این است که به نظر ما این روایات رهن يك جهتي که در ذهن سائل بوده، جهت معاوضه‌ي قهري است، به چه بیان؟ من صد تومان پول نیاز داشتم، جنس سیصد تومانی را ودیعه گذاشتم، یعنی جنس صد تومانی را بردم مرتهن قبول نکرد، جنس دویست تومانی را بردم باز هم قبول نکرد، جنس سیصد تومانی را که بردم قبول کرده، مثلاً امروزه گاهی اوقات نقل می‌کنند که يك کسی می‌خواهد وامي را از بانک بگیرد، تازه می‌خواهد دو تا آجر روی هم بگذارد می‌گویند سند خانه بیاور، اینکه خودش چیزی ندارد و می‌خواهد تازه دو تا آجر روی هم بگذارد!

حالا يك مرته‌ني پیدا شد و گفت من جنس صد تومانی و دویست تومانی قبول نمی‌کنم و جنس سیصد تومانی برایم بیاور تا صد تومان به تو قرض بدهم. مرتهن می‌گوید من جنس صد تومانی قبول می‌کنم و صد تومان به تو وام می‌دهم، در ذهن سائل این بوده که در چنین موردی اگر رهن پول را نیاورد، این جنس مال این شخص باشد، وقتی می‌گوید من جنس سیصد تومانی را فقط قبول می‌کنم معنایش این است که اگر تو صد تومان من را نیاوردي من این را برمی‌دارم و بالعکس؛ اگر این جنس در دست مرتهن تلف شد مسئله تمام شود، در ذهن طرفین يك احتمال معاوضه‌ي قهري وجود دارد که اگر پول را نیاورد تمام جنس را بردارد، اگر جنس از بین رفت او هم چیزی بر ندهد.

ائمه‌ي ما و شرع با این توهم دارند برخورد می‌کنند و می‌خواهند بفهمانند در باب رهن مسئله معاوضه‌ي قهري نیست، اگر شما صد تومان دادي و جنس سیصد تومانی گرفتي، باید ما به التفاوتش را برگرداني، حق نداری بگوئي همه‌ي جنس مال من، او که پول را نیاورد همه‌ي جنس مال من باشد. در مقام دفع توهم معاوضه‌ي قهري هستند.

ما در فقه بعضی از موارد داریم که يك معاوضه‌ي قهري صورت می‌گیرد؛ همین روایاتی که حالا در بحث دیروز چند موردش را خواندیم، روایت سفره‌ي مطروحه، روایت این است که اگر کسی طعامی را در بیابانی پیدا کرد، در این روایات آمده بود که «يَقُومُ وَيَأْكُلُ» این را باید قیمتگذاری کند و بعد هم بخورد و بعد هم ثمنش را به مالک بپردازد. اگر کسی بگوید چه اشکالی دارد اینجا يك معاوضه‌ي قهري واقع شده، یعنی من دیدم يك طعامی در بیابان در حال از بین رفتن است، شارع به من اجازه می‌دهد که اول تملك كنم، بعد که تملك كردم آن را بخورم.

نتیجه این است که آن روایاتی هم که دیروز خواندیم که «غرموا له ثمن» این ثمن به عنوان ضمان نیست و لذا تعبیر به ثمن هم دارد، ثمن معامله‌ي قهریه است، شما الآن به بازار می‌روید و می‌خواهید يك جنسی را بخرید، می‌خواهی يك مالی را بخری، در خرید مال چه مال مثلی باشد و چه قیمی باشد، در مقابلش پول می‌دهی، بحث ضمان اصلاً مطرح نیست، این روایات سفره‌ي مطروحه، روایت مفازه، چند تا روایتی که خواندیم بحث معاوضه‌ي قهري را در آنها قبول داریم و لذا اصلاً بحث ضمان در آنجا مطرح نیست، اجازه دادند این را قیمت كنم و ملك خودم كنم و وقتی ملك خودم كردم ثمنش را باید به مالک بپردازم، اصلاً بحث ضمان و مثلی و قیمی نباید مطرح باشد، یعنی همین جا داریم از امام (رضوان الله تعالی علیه) در آن چهار تا روایت قبلی یا در بعضی‌هایش، حالا در سفره‌ي مطروحه و آن طعام در بیابان، بحث ضمان مطرح نیست، يك تملك قهري و معاوضه قهري است و وقتی معاوضه قهري شد مسئله‌ي قیمی و مثلی مطرح نیست. می‌خواهم این را عرض كنم که حدیث را باید ببینیم که در چه جو و فضایی صادر شده، ظاهر این بوده که ذهن سائل يك معاوضه‌ي قهریه است در اینجا، امام می‌فرماید نه معاوضه قهري در اینجا وجود ندارد.

2) مطلب دوم اینکه امام فرمودند سقوط در این صد درهم قرینه است در اینکه ضمان به قیمت است، ما جوابمان و اشکالمان این است که می‌خواهیم بگوئیم امام در این روایات می‌فرمایند به اندازه‌ي صد درهم دیگر سقوط و تهاتر قهري در کار است، کاری ندارند این مال مثلی است یا قیمی؟ به این اندازه تهاتر قهري است، این مقدار روایت دلالت دارد که می‌گوید شما مال سیصد درهمی را از بین بردی، صد درهم پول به او دادي، حالا که این را از بین بردی به اندازه‌ي صد درهم دیگر ندهی تو مشغول نیست! اما این آیا ضمان مثلی است یا قیمی کاری ندارند، به عبارت دیگر خود سقوط معنایش عدم اشتغال نده است، یعنی شما به این مقدار نده‌تان مشغول نشده است!

فرمایش امام (رضوان الله علیه) در صورتی برای ما قبول است که بگوئیم وقتی این جنس سیصد درهمی تلف شد، از اول امام معصوم بفرماید سیصد درهم بر ذمه آمد، بعد صد درهمش به لحاظ تهاتر ساقط شد، چنین چیزی نیست! يك تهاتر قهری است، تهاتر قهری یعنی از اول به اندازه‌ی صد درهم بر ذمه‌ی مرتهن نیامده، وقتی نیامده دیگر سالبه به انتفاع موضوعه است و مثلی و قیمی بودنش معنا ندارد. امام در کتاب البیع می‌فرمایند «السقوط و التهاتر لا معنا لهما إلا في الضمان بالقيمة» این فرمایش امام است.

عرض ما این است که سقوط را مگر نسبت به این صد درهم نمی‌فرمایید، در این روایات هست که نسبت به این صد درهم اشتغال ذمه‌ای واقع نشده، جایی که اشتغال ذمه واقع نشده دیگر مثلی و قیمی بودن معنا ندارد، يك وقت شما می‌گوئید به جای آن صد درهم این سیصد درهم بر ذمه می‌آید، حالا که سیصد درهم آمد صد درهم در مقابل او ساقط می‌شود، این مدّعی شما را اثبات می‌کند. از اول امام معصوم می‌فرمایند آن ردّ علیه مائة درهم. حالا می‌آئیم روی این دویست درهم؛ روی کلمه‌ی «علي حساب ذلك» و قدر جامع همه‌ی اینها یتراذّان الفضل است.

آنجایی که امام می‌فرماید ردّ علیه مائة درهم می‌خواهد بگوید معاوضه‌ی قهریه واقع نشده و مرتهن باید اضافه را برگرداند، یتراذّان الفضل می‌گوید باید آن فضل برگردانده شود، اما اینکه این فضل چطور برگردانده شود، امام (ع) در مقام بیان این نیست! همه حرف این حقیر این است، يك وقت امام معصوم (ع) می‌فرماید فضل حتماً هم باید در قالب قیمت برگردانده شود، اگر این باشد مدّعی مرحوم امام در کتاب البیع تثبیت می‌شود، اما آنچه که ائمه‌ی معصومین در این روایات یا آنچه که امیرالمؤمنین فرموده یتراذّان الفضل، فقط در مقام بیان این است که اضافه باید برگردانده شود. حالا اضافه مثلی است یا قیمی اصلاً کاری به این جهاتش ندارند.

تعجب این است که خود امام که مکرر در بحث‌های سابق فرمودند در شریعت ادله‌ی ما فقط دلالت بر اصل ضمان دارد، اما دلالت بر کیفیت ضمان ندارد، اما به این روایت موثقه‌ی اسحاق بن عمار که رسیدند می‌فرمایند «هذه الرواية تدل علي كيفية الضمان» و اینکه ضمان مطلقاً به قیمت است چه عین مضمونه مثلی باشد و چه قیمی باشد، این هم برخلاف فرمایشات قبلی خودشان است.

ما اساساً می‌گوئیم این روایت، اصلاً کاری به این جهت ندارد، کاری به این جهت که این فضل آیا باید در قالب قیمت به دیگری داده شود، یا اینکه این فضل باید به عنوان مثل داده شود اصلاً در مقام بیان این نیست، فقط روایت می‌گوید حواس‌تان باشد با رهن معاوضه‌ی قهری واقع نمی‌شود، جنس سیصد درهمی در مقابل صد تومان قرار بگیرد، با رهن معاوضه‌ی قهری واقع نمی‌شود. باید هر کدام فضل را رد کنند.

3) حالا يك نکته‌ی دیگر هم در گوشه‌ی ذهن ما هست که این را هم عرض می‌کنیم روی آن فکر بفرمایید برای روز یکشنبه؛ ممکن است بگوئیم در باب رهن يك توافقی بین رهن و مرتهن است و معاوضه‌ی قهری نیست.

به نظر من این نکته بسیار نزدیک به مدلول این روایات است، من وقتی يك جنس مثلی سیصد تومانی پیش شما می‌گذارم و صد تومان از شما قرض می‌گیرم، يك توافق ضمنی پیدا می‌کنیم، برای چه؟ برای اینکه اگر من این پول را نیاوردم شما این جنس را بفروشی پول خودت را برداری و بقیه‌اش را به من بدهی! این را بفروشی و به من بدهی، حالا اگر شما هم این جنس را از بین بردی، من رهن قبول می‌کنم که پول این را ما به التفاوتی که به من دادی حساب کنی و تحویل بدهی، آیا می‌شود ادعا کرد بعد از اینکه ما گفتیم در این روایات رهن معاوضه‌ی قهری وجود ندارد، می‌توانیم ادعا کنیم که در هر رهنی، اصلاً این امر عقلایی هم هست، در هر رهنی رهن و مرتهن يك توافق ضمنی می‌کنند که اگر من رهن پول را نیاوردم برای تو، تو این جنس من را بفروشی و بقیه‌ی پولم را بدهی، تو هم اگر جنس من را از بین بردی این پولی که به من دادی را کم کن و بقیه‌اش را بپردازد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

[1]. « يظهر منها بترك الاستفصال، أنّ الرهن سواء كان مثلياً أم قيمياً، و سواء كان المثل متعزراً أم لا، أو وجد للقيمي مثل أم لا، إذا هلك بتفريط منه مضمون بالقيمة؛ لأنّ سقوط مائة درهم دليل على أنّ الضمان بالقيمة، و إلّا فلا وجه للسقوط، كما أنّ لزوم تأدية مائتي درهم، دليل على أنّ الدراهم على عهده في المثلي و القيمي مطلقاً. و يظهر من التعليل أنّ إتلاف مال الغير مطلقاً بل التلف تحت يده تفريطاً موجب لضمانها في المثليات و القيميات؛ ضرورة أنّ المتفاهم عرفاً من قوله (عليه السلام): لأنّه أخذ رهناً فيه فضل و ضيعه، أنّ تمام العلّة لضمان هو التضبيع، من غير دخالة للرهن و الفضل فيه، و هو يفيد قاعدة الإتلاف مع الزيادة، و هي بيان كيفية الضمان؛ و أنّه بالقيمة مطلقاً. بل لو قرئ «يهلك» على نسخة الشيخ و الكليني (قدّس سرهما) بفتح «الياء» على أنّه مضارع مجرّد، يمكن استفادة ضمان اليد في الجملة منها أيضاً، فلا شبهة في دلالتها على الضمان بالقيمة. و الظاهر أنّ مراد الشيخ الأعظم (قدّس سرّه) ممّا دلّت على أنّه إذا تلف الرهن بتفريط المرتهن، سقط من ذمّته بحساب ذلك هو هذه الرواية و ما شابهها؛ ضرورة دلالتها على سقوط مائة درهم بتلف الرهن الذي يساوي ثلاث مائة، و دلّ ذيلها على الحساب بالنسبة لو تلف النصف. و العجب أنّ السيّد الطباطبائي (قدّس سرّه) قال: «لم أعثر على هذا الخبر». فكأنّه زعم أنّ مراد الشيخ وجود رواية مشتملة على لفظ «السقوط» و إلّا فدلالة الروايات على السقوط بالحمل الشائع واضحة. كما أنّ حمل مثلها على التراضي بينهما و احتسابهما كذلك غريب؛ ضرورة أنّ قوله (عليه السلام): على الرجل أن يردّ على صاحبه مائتي درهم، حكم إلزامي دالّ على أنّ لزوم أداء القيمة لاشتغال ذمّته بها، و إلّا لم يكن وجه للزوم أدائها، و أين هذا من التراضي بينهما؟! و يدلّ على المقصود قوله (عليه السلام): على حساب ذلك، بعد فرض تلف النصف، و قوله: «فيتراذآن الفضل» الذي صدّقه أبو إبراهيم (عليه السلام). بل نفس هذه العبارة المنقولة عن أمير المؤمنين (عليه السلام) في الرهن على ما في بعض الروايات، تدلّ على أنّ الضمان بالقيمة؛ لأنّ معنى تراذّ الفضل أنّ الدين يسقط بحساب الرهن التالف مضموناً، فإن زاد الرهن سقط من الضمان بمقدار الدين، و أخذ الراهن فضله، و إن نقص سقط بمقداره من الدين، و أخذ المرتهن البقيّة. و السقوط و التهاتر لا معنى لهما إلّا مع الضمان بالقيمة، فلو فرض أنّ العهدة مشغلة بالمثل أو العين، لا وجه للتهاتر، بل لا بدّ في المثلي من أداء مثله، و في القيمي تبقى العين على العهدة إلى زمان الأداء، فالسقوط و التهاتر القهري لا وجه له إلّا مع الضمان بالقيمة» كتاب البيع، صص 584-586.

[2]. الشيخ الاعظم الانصارى، كتاب المكاسب، ج 3، ص 443.

[3]. السيد محمد كاظم اليزدى، حاشية المكاسب، ج 1، ص 103.